

دریافت: آبان ۹۴
پذیرش: فروردین ۹۵

تحلیلی بر مدل سیاسی حکومت در عصر غیبت (با تکیه بر آموزه‌های نهج‌البلاغه)

حامد پوررستمی^۱

معصومه نظری^۲

چکیده

موضوع حاکمیت و مدل سیاسی در اسلام از دو منظر و در دو برهه قابل بررسی و ملاحظه است: (۱) عصر حضور امام معصوم و (۲) عصر غیبت امام معصوم. در عصر حضور، حاکمیت بر اساس نظام «امامت» (به معنای خاص) استوار است بدین معنا که در یک سازوکار اصطغایی-ماورایی حق حاکمیت به معصومان تفویض می‌شود. در عصر غیبت این امر با گونه‌ای ارتباط و پیوند با مدل و نظام جامع امامت ارتباط می‌یابد. این پژوهش ثابت کرد که آموزه‌های نهج‌البلاغه، از جمله خطبه ۴۰ و نامه ۶۲، با بیان برهانی و استدلالی، مدل سیاسی عصر غیبت را نظام دینی (نه فقط نظام دینداران) دانسته و حاکمیت آن را از آن بهترین‌ها از حیث علم و عدل و کفایت قلمداد می‌کند.

واژگان کلیدی:

حکومت دینی، مشروعیت سیاسی، عصر غیبت، نهج‌البلاغه، امام علی علیه السلام.

۱. حامد پوررستمی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، purrostami@ut.ac.ir
۲. کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی nazari.13528@gmail.com

مقدمه

نوع مدل و روند سیاسی حکومت‌ها در گستره جامعه بشری یکی از پرگزش‌ترین مسائل برای اذهان و پرکارکردترین موضوعات برای جوامع بوده است.

فلسفه سیاسی یکی از مباحث مهم اندیشه بشری است که دیرینه آن به روم و یونان باستان برمی‌گردد، بلکه می‌توان رگه‌های آن را در عصر پایایی اجتماع و جامعه‌های کوچک جستجو کرد، چرا که وجود اجتماع و تن دادن به آن خواه ناخواه ملازم با پذیرفتن نظم و یک سری قوانین خاصی است که چگونگی تدوین و تعیین آن نیازمند فلسفه سیاسی است. آیین مقدس اسلام از آن‌جا که خود را دین دو ساحتی (دنیوی و اخروی) توصیف می‌کند، نمی‌تواند در تبیین اصول و مبادی کلی فلسفه سیاسی بی‌تفاوت باشد. قریب چهارده سده پیش، اسلام (کتاب و سنت پیامبر (ص) و امامان (علیهم‌السلام) یک سری آموزه‌های کلی و متناسب با روزگار خود در مقوله سیاست و حکومت عرضه داشته است. دانش سیاسی در اسلام نه تنها به موازات علم فقه و کلام پیش نرفته است، بلکه به دلیل دوری عالمان دینی از عرصه سیاست و حکومت به دیار فراموشی سپرده شده است (قدردان قراملی، ۱۳۷۹، ۱۳).

در جهان معاصر حکومت‌ها سیطره خود را بر همه انسان‌ها گسترانده‌اند و هر حکومتی بر پایه فلسفه سیاسی خاصی استوار است که در آن مسائل مهمی مطرح است. سستی و تزلزل حکومت با فلسفه سیاسی آن ارتباط تنگاتنگ دارد و یکی از عوامل پایداری هر حکومتی، قدرت اقتناع و تبلیغاتی آن است که در رأستای فلسفه سیاسی آن حکومت اعمال می‌گردد (نوروزی، ۱۳۷۸، ۱۹).

هر نظام و حکومتی می‌کوشد با ترسیم راهبرد رهبری و فلسفه سیاسی مطلوب و جامع، باورهای مردم را بر اساس نظام ارزشی حاکم بر جامعه جهت دهد و با ارائه تحلیل‌های جامع و پاسخ‌های روزآمد به مشکلات، آنان را به سوی اهداف خود هدایت کند. در نظام‌های سیاسی دنیا، مدل‌ها و راهبردهای گوناگونی وجود دارد که هر یک می‌توانند روش حکومت بر مردم و نوع حقوق و وظایف آنها را معین نمایند.

موضوع حاکمیت و مدل سیاسی در اسلام از دو منظر و در دو برهه قابل بررسی و ملاحظه است:

(۱) عصر حضور امام معصوم

در عصر حضور، حاکمیت بر اساس نظام «امامت» (به معنای خاص) استوار است. بدین معنا که در یک سازوکار اصطفایی - ماورایی حق حاکمیت به معصومان تفویض می‌شود. یعنی خداوند با علم بی‌کران خود، افرادی را خالص (اصطفی) کرده و همراه با ارائه بینات آنها را به عنوان حاکم و رهبر به مردم معرفی می‌کند. در واقع «امامت» نظام‌واره‌ای است که رشته اتصال و سبب انسجام تعاملات خدا، انسان و هستی است. این نظام و راهبرد از حیث مبداء‌شناختی، خدا محور بوده و از حیث غایت‌شناختی شامل سه هدف ابتدایی، میانی و نهایی است؛ همچنین از حیث قلمروشناختی جامع محور (پیوند و درهم‌تنیدگی دنیا و آخرت)، و از حیث راهکارشناختی نیز بر اساس روش انتصاب ماورایی و اصطفایی سامان یافته است که محور اول، یعنی ماورایی، ناظر به مبداء نظام و محور دوم (اصطفایی) ناظر به ملاک و معیار نظام است. نظام امامت بر اساس منشور و سند جاویدان قرآن کریم است که امام رضا علیه السلام بر جامعیت قرآن و اکمال آن تأکید ویژه می‌نماید. در روایات جایگاه علمی، حقوقی و شرعی امام و رهبر جامعه نیز بر اساس (الامام، عالم بالسیاسة، مستحق للرئاسة، مفترض الطاعة) تبیین شده است.^۱ این مدل و نظام جامع که یکی از شئون آن، حکومت و سیاست است، بر اساس اراده شارع سامان یافته و تحقق آن برای جامعه بشری امری ایده آل و مامول است که تاریخ نمونه‌هایی از آن را در عصر حکومت نبوی و علوی ثبت و ضبط نمود. اما در عصر غیبت این وضع چگونه است و چه ارتباط و پیوندی با مدل و نظام جامع امامت دارد؟ آیا در عصر غیبت معصومان همین سازوکار و شاخصه‌های فوق‌الذکر می‌تواند جاری و ساری باشد؟ و یا تنها جلوه‌ها و پرتوی از آن قابل تحقق است؟ و اساساً آیا می‌توان این مقوله را نسبی و تشکیکی دانست.

روی هم رفته مسئله مقاله فراروی، تحلیل و بررسی نوع مدل سیاسی حکومت در عصر غیبت و سازوکارها و شاخصه‌های آن می‌باشد که با تکیه بر آموزه‌های کتاب سترگ نهج‌البلاغه به پیش خواهد رفت.

۱. رک: پوررستمی، حامد، تحلیل راهبردی از امامت در دکتین امام رضا علیه السلام، مجله انتظار موعود، پاییز و زمستان

نظام‌های سیاسی و معیارهای فراروی

ابتدا مناسب است که در یک سیر تطبیقی، نگاهی اجمالی به مدل‌ها و نظام‌های سیاسی رایج در دنیا داشته باشیم تا با شناخت و ذهنیت آماده‌تری مسئله مقاله مورد پردازش قرار گیرد. نظام‌های سیاسی در جهان امروز بر سه اساس و معیار دسته‌بندی می‌شوند:

الف) نظام‌ها بر اساس تعداد حاکمان که خود بر سه قسمند:

۱) حکومت فردی: که سلطان یا شاه در رأس حکومت قرار دارد و بدون مسئولیت و به میل

و رای خود (نه میل ملت یا آیین خاصی) اعمال قدرت می‌کند.

۲) حکومت گروهی (طبقاتی): که قدرت از آن گروه خاص است. گروهی که مدعی برتری

فکری یا طبقاتی‌اند و بر مردم حکم می‌رانند.

۳) حکومت جمهوری: که اقتدار و مناصب دولتی از طرف مردم به طور مستقیم و یا غیر

مستقیم به حاکمان واگذار می‌شود. در این نظام توارث دخالتی ندارد و حسب موارد

مدت زمامداری حاکمان برآمده از رأی مردم و متفاوت است.

ب) نظام‌ها بر اساس مشارکت شهروندان که دو نوع دارد:

۱) حکومت توتالیتر: سیستمی که در آن همه چیز برای دولت وجود داشته باشد و هیچ چیز

خارج از دولت و علیه دولت نباشد (کارلتون کلایمی، ۱۳۵۶، ج: ۵۶/۱). در این نظام مردم در

هیچیک از شئون جامعه از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب، نقشی نداشته و همه چیز

در کنترل و نظارت رژیم است. به‌عنوان نمونه می‌توان حکومت‌های فاشیستی هیتلر و

موسولینی و نظام‌های حاکم بر کشورهای کمونیستی را نام برد (طلوعی، ۱۳۷۲، ۳۵۹).

۲) حکومت دموکراسی: که در آن شهروندان مشارکت دارند و احزاب و جامعه مدنی فعال

بوده و حاکمیت و تدوین خط مشی‌های اساسی برعهده مردم است.

ج) نظام‌ها بر اساس جهان‌بینی

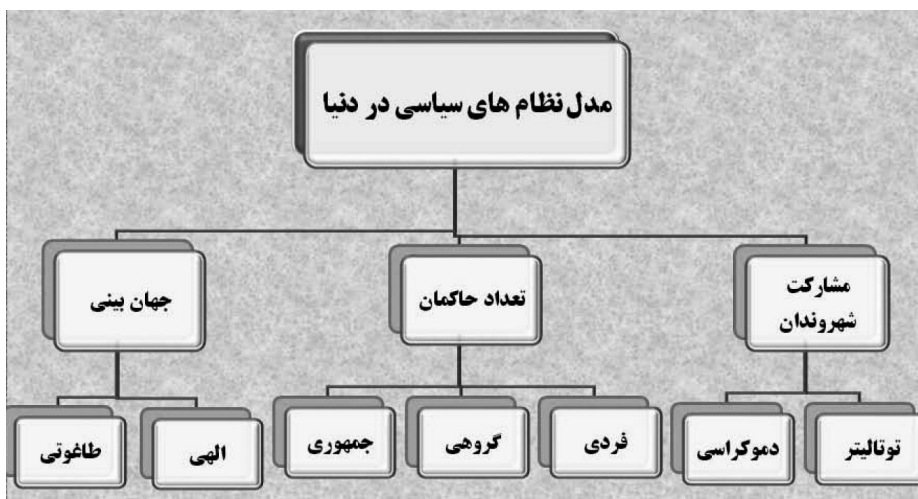
۱) حکومت الهی: در این حکومت منبع قانون، خداوند است که بر اساس حکمت، مصالح

و شناختی که از ابعاد وجودی انسانی دارد، تشریح می‌کند و حکومت امانتی است در

دست حاکمان.

۲) حکومت طاغوتی: نظام‌های سیاسی مبتنی بر اومانیسیم که حاکمیت را از آن انسان

می‌دانند، این دسته از نظام‌ها در هر شکلی که تجلی یابند، طاغوتی قلمداد می‌شوند.^۱



با توجه به نمودار فوق حال می‌توان این سوال را مطرح نمود که مدل سیاسی در عصر غیبت از حیث تعداد حاکمان، نوع جهان بینی و مشارکت مردم چگونه است؟ با طرح دو پرسش کلی می‌توان به شاخصه‌ها و ویژگی‌های نظام سیاسی در عصر غیبت پرداخت: پرسش اول: آیا مردم در عصر غیبت هم نیاز به حاکم یا حکومت دینی دارند و اساسا ویژگی‌های این حاکم و حکومت چیست؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند تکلیف نوع مدل حکومت براساس تعداد حاکمان و جهان‌بینی آن را مشخص کند:

۱) ویژگی‌های حکومت و حاکم در عصر غیبت

وقتی خوارج شعار (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) را سردادند و خواستار نفی هر حکومتی شدند، امام در پاسخ چنین فرمود: «سخن حقی است، که از آن اراده باطل شده، آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند زمامداری جز خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت او، به کار خود مشغول و کافران هم به‌رمند شوند، در واقع به وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان گشته و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود،

۱. رک: نوروزی، محمد جواد، فلسفه سیاست، صص ۱۰۴-۱۱۳ (با تلخیص)

نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند»^۱.

جهت پردازش مسئله مقاله و رسیدن به فرضیه مورد نظر مناسب است نکات کلام فوق به ترتیب ارائه شود:

(۱) امام می‌فرماید آیه قرآن حق است اما خوارج برداشت باطل و نادرست از آن دارند. آری، حکم و حکومت تنها از آن خداست و حاکم تنها اوست اما این بدان معنا نیست که خدا به زمین آید و برای مردم حکمرانی کند!

(۲) اینکه مردم در هر زمان نیاز به حاکم دارند، یک اصل عقلی است و نیاز به بحث چندانی ندارد. زیرا تأمین نیازهای اولیه یک جامعه، مانند نیازهای امنیتی، اقتصادی و اجتماعی، وجود یک مدیر را در رأس می‌طلبد. از این رو چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت، مردم نیاز به حاکم و حکومت دارند.

(۳) امام می‌فرماید مردم در هر زمان نیاز به حاکم دارند، اما اولویت رهبری با انسانی نیک و شایسته است. اما اگر فردی شایسته برای رهبری وجود نداشت، نباید به بهانه عدم وجود رهبری عالم و عادل، جامعه بدون رهبر بماند، بلکه مراتب نازله امر رعایت گردد تا جایی که حتی اگر یک فرد فاجر هم رهبر باشد، باز هم بهتر از یک حکومت آنارشیمیستی است^۲. چرا که آثار مخرب نداشتن یک حاکم ولو از نوع فاجر، بدتر و بیشتر از حکومت هرج و مرج و آنارشیمیستی است^۳. در واقع از منظر علوی، اگر زمانی

۱. «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ». خطبه ۴۰ نهج البلاغه

۲. آنارشیسیم در زبان سیاسی به معنای نظامی اجتماعی و سیاسی بدون دولت، یا به طور کلی جامعه‌ای فاقد هرگونه ساختار طبقاتی یا حکومتی است. طبق این عقیده، نظام اقتصادی در جامعه‌ای آزاد و بدون اجبار یک قدرت سازمان‌یافته بهتر خواهد شد و گروه‌های داوطلب می‌توانند بهتر از دولت‌های کنونی از پس وظایف آن برآیند. آنارشیسیت‌ها به طور کلی با حاکمیت هرگونه دولت مخالفند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می‌دانند. آشوری، داریوش، فرهنگ سیاسی، صص ۳۰-۳۲

۳. مهم‌ترین اصل بنیادین آنارشیسیم، نفی حکومت است؛ یعنی عصاره تفکر آنارشیمیستی تأکید بر آزادی فرد است. این تأکید منجر به تقبیح و مخالفت با هر گونه اقتدار بیرونی (خاصه حکومت) می‌گردد که مانعی در رشد و تعالی آزاد فرد باشد. رک:

مردم مخیر شدند که از میان دو حکومت آنارشیستی (نفی وجود حاکم و حکومت) و حکومت توتالیتری و استبدادی یکی را انتخاب کنند، بهتر آن است که به حکومتی و لو استبدادی تن در دهند تا به طور نسبی هم که شده اوضاع کشور سر و سامان یابد. چنانچه از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «الامام الجائر خیر من الفتنه؛ حکومت امام جائر از وجود فتنه و آشوب بهتر است» (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج: ۱۰۳/۲).

۴) در نظام‌های سیاسی امروز دنیا مشاهده نمی‌شود که در رأس قدرت چند نفر حاکم یا پادشاه باشند، چه در نظام‌های دموکراتیک و چه سلطنتی سخن از فرد واحد در رأس حاکمیت است. مثلاً در حال حاضر ۴۴ کشور جهان دارای حکومت سلطنتی هستند که ۱۲ تا از آنها، کشورهای اروپایی هستند. مانند بلژیک، دانمارک، لوگزامبورگ، هلند، نروژ، اسپانیا، سوئد و انگلیس که البته در برخی از آنها قدرت پادشاه بیشتر از کشورهای دیگر است، مثل انگلیس که ریاست کشور با پادشاه یا ملکه بوده و شخص ملکه فرمانده نیروهای مسلح انگلستان نیز هست (عبادی، ۱۳۷۳، ۱۳۸-۱۴۰). گویی تجربه و خرد، سیاست‌گزاران را به نظام شورایی یا چند مدیریتی در رأس قدرت دعوت نمی‌کند. نهج‌البلاغه نیز همواره سخن از حاکم و استاندار و یا فرماندار رفته است. یعنی سخن از یک حاکم در رأس قدرت. و حامل این پیام که روند مدیریت با حاکمیت یگانه بهتر و منسجم‌تر پیش خواهد رفت. البته هر حاکم و مدیری مشاوره را سرمایه‌ای لازم و ذی‌قیمت دیده و از همین‌رو بازوان مشورتی گسترده‌ای دارد. اما موضوع مشاوره با نخبگان غیر از شورایی ریاست کردن یا حکومت کردن است. افزون بر این خطراتی که مدیریت یگانه را تهدید می‌کند ممکن است مدیریت چندگانه را هم تهدید کند. آیا امروزه در دنیا و یا حتی کشور خودمان فساد، تبانی و انحراف در سیستم‌های شورایی دیده نمی‌شود؟! از این‌رو آنچه مهم است سلامت نفس حاکمیت و پیروی از قانون است چه در مدیریت فردی و چه جمعی.

۵) در کلام امام آمده است که حاکم باید «بَرّ» یعنی نیک و شایسته باشد. حال مراد از این صفت چیست؟ نهج‌البلاغه تبیین‌گر موضوع است. وقتی امام علیه السلام مالک اشتر را به مصر می‌فرستد، یک نامه خطاب به او می‌نویسد که همان نامه شماره ۵۳ است. اما نامه‌ای هم خطاب به مردم مصر می‌نویسد که نامه ۶۲ نهج‌البلاغه بوده و حاوی نکات آموزنده فراوانی است. از جمله آنکه امام یادآور می‌شود که ای مردم، دغدغه و نگرانی

من علی علیه السلام آن است که کسانی ولایت و رهبری مردم را به دست گیرند، که اهل سفاقت و فجور باشند: (وَلَكِنِّي آسَىٰ أَنْ يَلِيَ أُمَّرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ خَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا؛ لکن از این اندوهناکم که نادانان، و تبہکاران این امت، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند).

امام به مردم هشدار می‌دهد که مبدا رهبر جامعه فردی سفیه و فاجر باشد. «سفیه» یعنی کسی که دچار سبکی شخصیت و نقصان عقل، علم و صبر باشد (مصطفوی، ۱۳۷۴، ج: ۵/۱۴۵). «فاجر» هم که جمع آن «فجار» و «فجره» است، در لغت به معنای هرزه، عیاش، فاسد، دروغ گو، بی‌حیاء آمده است^۱. در یک کلام، امام علیه السلام دو ویژگی اساسی را برای یک رهبر برمی‌شمرد: دانش و خردمندی؛ و عدالت.

روشن است که مراد از دانش، دانش دینی است. یعنی اگر حکومتی دینی و اسلامی است، رهبر آن هم باید دینی و اسلام‌شناس باشد. همچنانکه حضرت علی علیه السلام در نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲ می‌فرماید: «ای مردم همانا سزاوارترین مردم به این امر (خلافت و زمامداری) کسی است که تواناترین آنها بر اجرای امور و داناترین به فرمان خداوند در فهم مسائل باشد؛» یعنی شایسته‌ترین‌ها برای رهبری باید بهترین آنها از حیث کفایت و فقاقت باشد، در واقع توان و دانش او برای اجرای فرمان خدا (دین) از همه بیشتر و بهتر باشد^۲. در نامه ۵۳ نیز امام این پیام را به مخاطب می‌رساند که رهبر و حاکم کشور باید توان و قدرت ارجاع مسائل به قرآن و سنت را داشته باشد. بدین معنا که به حاکم مصر تأکید می‌کند که امور و مشکلات کشور و جامعه را به خدا و رسول برگرداند. امام در این فراز به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» استناد می‌کند و در تفسیر این آیه می‌فرماید: (فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ

۱. فجور مصدر و به معنای «هرزگی، فسق، فساد، عیاشی و گناه» می‌باشد؛ رک: ابی هلال عسکری، فروق اللغویة، ذیل

فرق بین فسق و فجر؛ فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ص ۲۹۷

۲. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «ان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله، الامناء علی حلاله و حرامه؛» همانا جریان امور و احکام در دست عالمانی است که امین بر حلال و حرام خدا هستند؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۶۸

كِتَابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ) یعنی باز گرداندن چیزی به خدا، یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر(ص) یعنی عمل کردن به سنت او که وحدت‌بخش است، نه عامل پراکندگی.

روشن است کسی می‌تواند موضوعات و مسائل گوناگون جامعه را به قرآن و سنت ارجاع دهد که قدرت استنباط و اجتهاد داشته باشد. یعنی بتواند با فهم عمیق خود از قرآن و عترت، پاسخ‌ها و راه‌کارهای مناسب را دریافت کند که البته در فرهنگ شیعه به این شخص فقیه و مجتهد گفته می‌شود.

از این‌رو بالاترین و مهمترین شأن رهبر اسلامی در عصر غیبت آن است که بر اساس اراده خدا حکم می‌کند. یعنی سخن و اراده خدا را که در قرآن و عترت نهفته است، استنباط و استخراج کرده و بر اساس آن کشور را مدیریت کند و این مطالبه جدی مردم خداجو و مسلمان از یک رهبر است. در همین راستا است که امام علی ع می‌فرماید پیشوا و رهبر جامعه وظیفه دارد که تنها بر اساس اراده خدا حکم و حکومت کند و حق امانت الهی (یعنی حکومت) را ادا کند. پس اگر چنین انجام داد، دیگر بر مردم واجب است که کلام خدا را بشنوند و او را اطاعت و دعوت را اجابت کنند.^۱ نکته جالب در این کلام آن است که امام می‌فرماید: اگر حاکم بر اساس حکم و اراده خدا حکومت کرد، مردم موظفند کلام خدا را بشنوند و اطاعت کنند(نه کلام رهبر را). پیام می‌تواند این باشد که وقتی رهبری بر این اساس حکومت کند، و منویات و عملکرد او برگرفته از اراده خدا باشد، تبعیت از او دیگر به منزله تبعیت از خداست. یعنی مردم به حکم و کلام خدا تن می‌دهند نه یک شخص.

مناسب است گفته شود که حاکم اسلامی در واقع مجری اسلام است نه حاکم و رئیس و این اجرا هم به معنای آن نیست که رهبر رئیس قوه مجریه شود، به تعبیر شهید مطهری ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه، خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن، مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه یک ایدئولوگ این است که برای اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت

۱. «حَقُّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَنْ يُؤَدِّيَ الْأَمَانَةَ، فَإِذَا فَعَلَ فَحَقُّ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَأَنْ يُطِيعُوا وَأَنْ يُجِيبُوا إِذَا دُعُوا»؛ متقی هندی، کنز العمال، حدیث ۱۴۳۱۳

داشته باشد... تصور مردم آن روز- دوره مشروطیت- و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبوده و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند. بلکه در طول قرون و اعصار، تصور مردم از ولایت فقیه این بوده که از آن جا که جامعه، جامعه اسلامی است و مردم وابسته به مکتب اسلامند، صلاحیت هر حاکمی (مجری)، از نظر [این] که قابلیت اجرای قوانین ملی اسلامی را دارد یا نه؟ باید مورد تصویب و تأیید فقیه قرار گیرد (مطهری، ۱۳۷۲، ۶۷). در اندیشه امام راحل نیز همین نکته نمایان است، آنجا که می فرماید: این که می گویند حکومت به دست فقیه باشد، نه آن است که دقیقاً باید شاه و وزیر و سرلشگر و سپاهی و سوپور باشد، بلکه فقیه باید «نظارت» در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد (خمینی، بی تا، ۲۳۲). بنابراین اگر نام یک مدل حکومتی، ولایت فقیه می شود، این مدل در واقع ولایت و نظارت فقه اسلامی است نه فقیه؛ یعنی اگر قرار بود حاکم اسلامی بر اساس میل و اراده خود جامعه را راهبری کند، طاغوت بود و هیچ مشروعیتی نداشت. حتی اگر رهبر، خود فرد متدینی بود، اما در عرصه های سیاسی و اجتماعی بر اساس دین خدا عمل نمی کرد، باز هم مشروعیت او زیر سؤال بود. از این رو حکومت یا دولت دینداران کافی نیست، بلکه شاکله حکومت و دولت نیز باید دینی باشد. حسب آموزه های نهج البلاغه، رهبر و کارگزار اسلامی نه تنها در حوزه شخصی، بلکه در همه عرصه ها تنها موظف است عالمانه و عادلانه مجری اوامر خدا و معصومان علیهم السلام باشد. و این هنر مردان خداست که همتشان وقف اجرا و پیاده سازی احکام خدا، در گستره جامعه می شود و این مسئله مهم به خوبی در کلام امیرالمؤمنین هویداست: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ خُدُودِكَ؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱؛ پروردگارا تو می دانی آنچه ما انجام دادیم نه برای این بود که ملک و سلطنتی بدست آوریم، و نه برای این که از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم، بلکه بخاطر این بود که نشانه های از بین رفته دینت را باز گردانیم، و صلح و مسالمت را در شهرهایت آشکار سازیم، تا بندگان ستمدیده های در ایمنی قرار گیرند، و قوانین و مقرراتی که بدست فراموش سپرده شده بار دیگر عملی گردد. یعنی قدرت می آید برای آوردن نشانه های دین در جامعه و آشکارسازی اصلاح دینی در عرصه کشور و این همه زمینه را مهیا می کند تا احکام و دستورات خدا در جامعه حاکم شود. و اگر در جامعه ای این مهم محقق

نشود، از جهاتی چند جامعه ضربه خواهد خورد که یکی از آنها شرک اجتماعی است. توضیح آنکه توحید و شرک عملی می‌تواند در دو بعد ظهور و بروز داشته باشد:

(۱) بعد فردی (۲) بعد فرافردی و اجتماعی

در بعد فردی، تنها فرد است که ممکن است آلوده به شرک شده و از مدار توحید عملی خارج گردد. مانند کلام امام در (وَاعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّبَا شِرْكٌ) که فرد با اندکی ریا خود را وارد وادی شرک عملی می‌کند. اما در شرک فرافردی نه تنها یک فرد، بلکه یک گروه و حتی یک جامعه ممکن است مبتلا به بیماری شرک شده و به تبع دامنه و کارکردهای مخرب آن، بسیار گسترده‌تر از شرک عملی فردی است.

در واقع شرک اجتماعی بدین معناست که جامعه، تابع و مطیع حرف طاغوت شود. در خطبه قاصعه چنین آمده است که در احوالات مؤمنان پیشین اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش و امتحان به سر بردند، آیا بیش از همه، مشکلات بر دوش آنها نبود و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ آیا از همه مردم جهان بیشتر در تنگنا قرار نداشتند؟ سپس حضرت از اطاعت و عبودیت مردم از فراغنه خبر می‌دهد: (اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَيْبِدًا) یعنی فرعون‌های زمان، آنها را به بردگی و بندگی خود کشاندند، و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند. واژه «عبید» به معنای مطیعان، بندگان و پرستشگران طاغوت است. یعنی مردمی که باید عبد خدا باشند، به عبودیت طاغوت کشانده شدند. شارحان نهج البلاغه هم بر همین نکته تأکید کرده و آورده‌اند که آل فرعون، قوم موسی را به بردگی گرفته و می‌گفتند: اگر اینها نزد خدا ارزشی داشتند ما بر آنها مسلط نمی‌شدیم. هر چند موسی بارها دواى این درد را به مردم گوشزد می‌کرد و به قوم خود می‌گفت: ای قوم اگر به خدا ایمان دارید، پس بر او توکل کنید (و قیام نمایید).^۱

اساساً در اندیشه اسلامی هرگونه هواپرستی، جاه‌پرستی، مقام پرستی، پول دوستی و شخص پرستی نوعی شرک (شرک عملی) قلمداد می‌شود. قرآن کریم درباره موسی و فرعون، حکومت جابرانه فرعون بر بنی اسرائیل را «تعبید» (بنده گرفتن) می‌خواند، یعنی حضرت موسی به فرعون می‌گوید: (وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ). روشن است که

۱. رک: شرح سیدعباس موسوی، ج ۳ ص ۳۲۹؛ «يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ»؛ شوشتری،

بنی اسرائیل نه فرعون را پرستش می کردند و نه بردگان فرعون بودند، بلکه صرفاً تحت سیطره طاغوتی و ظالمانه فرعون قرار داشتند، همچنانکه قرآن کریم در جای دیگر از زبان فرعون نقل می کند: (وَقَوْمُهُمْ لَنَا عَائِدُونَ؛ مؤمنون/۴۷؛ قوم موسی و هارون بندگان ما هستند). از این رو فرعون به طور صریح از قوم موسی و برادرش، به عنوان بندگان و بردگان خویش نام می برد. یا در آیه دیگر قرآن می فرماید: (وَأَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛ اعراف/۱۲۷؛ موسی و قومش زیردست ما و ما مسلط و قاهر بر آنها هستیم). بنی اسرائیل چه بسا در مقام نظر و اعتقاد دچار شرک نبودند، اما در مقام عمل خواه یا ناخواه دچار شرک عملی بودند، زیرا مجبور بودند به حاکمیت و سیطره طاغوتی تن دهند. این شرک از نوع شرک عملی اجتماعی است. رسول خدا(ص) فرمود: «إِذَا بَلَغَ بَنُو الْحَكْمِ ثَلَاثِينَ اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ كِتَابَهُ دَخَلًا»؛ یعنی هرگاه فرزندان عاص(یعنی جد مروان بن حکم و بسیاری از خلفای اموی) به سی تن رسید، مال خدا را میان خود دست به دست می کنند، بندگان خدا را بنده خود قرار می دهند و دین خدا را مغشوش می سازند. روشن است که امویان نه مردم را به پرستش خود می خواندند و نه آنها را مملوک و برده خود ساخته بودند، بلکه استبداد و جباریت خود را بر مردم تحمیل کرده بودند. رسول خدا(ص) با آینده نگری این وضع را نوعی شرک و رابطه «رب و مربوبی» خوانده است(مطهری، ۱۳۷۲، ج: ۲/۱۹۶). بنابراین قیام یک ملت برای رهایی از بندگی طاغوت(شرک عملی اجتماعی) و حرکت به سوی توحید عملی امری ضروری است.

امام خمینی نیز فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری و مانند آنها چنین می داند که در این نظام ها، نمایندگان مردم یا شاه، به قانون گذاری می پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است و شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون گذاری ندارد، و هیچ قانونی را جز حکم شارع نمی توان به اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای مجلس قانون گذاری، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند(نظریور، ۱۳۸۲، ۲۴)

پیش از این نیز گذشت که امام علی علیه السلام در نامه ۶۲ خطاب به مردم مصر این دغدغه و

نگرانی را ابراز داشته و می‌فرماید: (از این اندوهناکم که بی‌خردان و فاسقان، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند^۱). پیداست که از منظر امیر بیان اگر حکومت و قدرت به دست حاکمان فاقد علم و عدالت باشد، مردم آن جامعه به بردگی و بندگی طاغوت کشانده خواهند شد و به طبع افراد جامعه (به‌عنوان یک شخصیت مستقل) از مدار توحید عملی در بعد اجتماعی فاصله خواهند گرفت. هر چند از حیث توحید عملی در بعد فردی ممکن است افرادی در همین جامعه اهل دعا، نماز و روزه باشند. از این رو این بخش از نهج‌البلاغه ما را از سبک زندگی غیرموحدانه در عرصه اجتماعی بر حذر می‌دارد. بنابراین همانطور که شرک عملی فردی مثل ریا موجب خشم الهی می‌شود، شرک عملی اجتماعی مثل تن دادن به طاغوت هم، غضب الهی را شعله‌ور می‌کند و روشن است که عذاب و مجازات برخاسته از این غضب، اجتماعی است نه فردی، یعنی تر و خشک با هم می‌سوزند.

بنابر آنچه گذشت روشن شد که از منظر دین، هم حکومت باید دینی باشد و هم حاکم؛ حاکم نیز افزون بر اینکه باید اهل خرد، دانش و فهم درست و عمیق از دین باشد، عدالت و پاکدستی او نیز شرط اساسی است. امام علی علیه السلام در فرازهای مختلف نهج‌البلاغه این ویژگی را با بیان‌های زیبا و بلیغ عنوان نموده‌اند. (نک: حکمت ۳۳۲؛ نامه ۴۵، ۵۹ و...)

در قاموس نهج‌البلاغه، مسئولیت، مصونیت نمی‌آورد، بلکه به نوعی محدودیت می‌آورد. چنان‌که امام به عثمان بن حنیف، استاندار بصره می‌گوید فکر نمی‌کردم دچار چنین خطبی شوی و دعوت اصحاب زر را پذیرفته و پای سفره آنها بنشینی، سفره‌ای که بینوایان از آن رانده شده بودند، اما اغنیا دعوت داشتند (نک: نهج‌البلاغه، نامه ۴۵).

از این رو یکی از ویژگی‌های مهم رهبر و حاکم در جامعه اسلامی، علم و عدالت است و ولی فقیه تا زمانی مشروعیت دارد که آراسته به شرایط فوق باشد. در غیر این صورت هم منتخبان مردم وظیفه دارند او را کنار بزنند و هم فرد خود به خود از مشروعیت ساقط است.

انعکاس نتایج آموزه‌های در دکترین سیاسی کشور

انعکاس نتیجه مباحث فوق را می‌توان با اندکی تأمل به‌خوبی و روشنی در قانون اساسی

۱. «وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا»؛ نامه ۶۲

جمهوری اسلامی ایران ملاحظه نمود. بطوری که در اصل پنجم قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع مدیر و مدبّر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد. (نک: اصل ۵ قانون اساسی) همچنین، در اصل ۱۰۹ که درباره شرایط و صفات رهبر است، به سه شرط مهم اشاره شده است که عبارت‌اند از: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. (نک: اصل ۹ قانون اساسی) که این سه شرط نیز پیش از این در آموزه‌های نهج‌البلاغه گذشت.

به اعتقاد شیعه، اساس در گزینش رهبر، نصّ و نصب است. رهبران معصوم علیهم‌السلام از سوی خداوند و جانشینان آنان در دوران غیبت نیز از سوی امامان علیهم‌السلام نصب و تعیین می‌شوند. از ظاهر عبارت (وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاوُهَا وَفُجَارُهَا...) می‌توان مسئله نصب و تفویض را استنتاج نمود. با این تقریر که امام می‌فرماید ناراحتی من آن است که اهل سفاهت و فجور ولایت امور را به‌دست بگیرند. این سخن در واقع انشایی است حاوی این پیام که ولایت و سرپرستی مردم و جامعه باید از آن کسانی باشد که اهل علم و عدل‌اند. شارع در اینجا نه سکوت کرده و نه توصیه نموده است، بلکه سخن از امر و دستور مبنی بر قبول مسئولیت از سوی عالمان عادل برای اجرای احکام اسلام رانده است.

روایاتی مانند «مقبوله عمر بن حنظله» و «الحوادث الواقعة» نیز شواهدی برای تأیید و تأکید نکته فوق می‌باشند.

در مقبوله عمر بن حنظله امام صادق علیه‌السلام عالمان دینی را به‌عنوان حاکم بر جامعه اسلامی معرفی می‌نماید:

«انظروا إلی من کان منکم قد روى حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف
أحكامنا فأرضوا به حکما؛ بنگرید در بین شما کسی که گفتار ما را روایت
می‌کند و در حلال و حرامی که ما بیان کرده‌ایم مطالعه کرده و آنها را می‌شناسد،
او را به عنوان حکم قرار دهید؛ زیرا من او را حاکم قرار داده‌ام.»

۱. نک: حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعة، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، باب اختلاف الحدیث، ح ۱

یعنی شخص فقیه دین‌شناسِ منتخب مردم، منصوبِ امام است و در واقع امام او را حاکم قرار داده است.

در حدیث حوادث واقعه نیز، امام عصر(عج) در پاسخ به نامه یکی از یاران خود، درباره وظیفه شیعیان در رویدادها و حوادثی که پیش می‌آید، می‌فرماید:

«أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ در رویدادهایی که پیش می‌آید، به روایان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.»

این همه می‌تواند دلالت بر نصب فقیه جامع‌الشرایط و تفویض ولایت امر به او از سوی امام در عصر غیبت داشته باشد. حال این نصب، یا به طریق خاص است، که نواب خاص نامیده می‌شود و یا به طریق عام است که آنان را نواب عام می‌گویند. در روش دوم، کسی به رهبری انتخاب نشده است، بلکه تنها شرایط و ویژگی‌های کلی کسی که شایسته رهبری است، بیان شده است. (رفیعی، ۱۳۵۷، ۴۲) بنابراین، هرکس از شرایط ولایت در زمان غیبت بهره برد، در مقام رهبری امت اسلامی قرار می‌گیرد. به همین دلیل، ممکن است فقیهان بسیاری در یک زمان و در نقاط مختلف شرایط مذکور را دارا باشند و از سوی شارع حق اعمال ولایت را کسب کنند در صورت استفاده هم‌زمان چند نفر از این حق و با توجه به این که ممکن است میان این افراد اختلاف نظرهایی در تشخیص مصالح مسلمانان پیش آید، جامعه اسلامی دچار هرج و مرج خواهد شد، در حالی که هدف از تشکیل حکومت، ایجاد نظم و جلوگیری از هرج و مرج است. (هاشمی، ۱۳۸۷، ۴۸).

برای پیشگیری از چنین مشکلی تنظیم‌کنندگان قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری و انتخاب رهبر توسط این مجلس را پیش‌بینی کرده‌اند که در اصل ۱۰۷ قانون اساسی به آن اشاره شده است.

رابطه نظریه حسبه با نظریه نصب در ولایت

حتی فقیهانی که دلایل «نصب» رهبر را کافی ندانسته و با تقریر «امور حسبه» به مسئله

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹؛ صدوق، ابوجعفر، کمال‌الدین و اتمام النعمة، ج ۲،

ولایت فقیه پرداخته‌اند^۱، در اصل وجوب و تشکیل حکومت اسلامی به زعامت ولی فقیه هم نظر بوده و از این جهت تفاوتی دیده نمی‌شود. در واقع فقهایمانند آیه‌الله سید محسن حکیم (متوفای ۱۳۹۰ ق)، آیه‌الله سید احمد خوانساری (متوفای ۱۴۰۵ ق) و آیه‌الله سید ابو القاسم خوئی (متوفای ۱۴۱۲ ق) از جمله کسانی هستند که در امور حسبه قائل به جواز تصرف فقیه‌اند. (جوان آراسته، ۱۹۷، ۱۳۸۶) امام خمینی نیز نظریه حسبه را قبول داشتند، اما آنرا یکی از دلایل نصب فقیه به عنوان ولی برمی‌شمرد و آورده‌اند: «حفظ نظام، پاسداری از مرزهای مسلمانان، حفظ جوانان‌شان از انحراف از اسلام، جلوگیری از تبلیغات علیه اسلام و نظایر اینها از واضح‌ترین مصادیق امور حسبه به شمار می‌آیند. انجام این امور جز با تشکیل حکومت عدل اسلامی امکان‌پذیر نیست. بنابراین، با قطع نظر از دلایل ولایت فقیه، بی‌شک فقهای عادل، قدر متیقن از افرادی هستند که تصدی این امور را بر عهده می‌گیرند و حکومت باید به اذن آنان باشد»^۲.

«تصدی امور حسبه مانند ایجاد نظم و حفاظت از مصالح همگانی از ضروریاتی است که شرع مقدس اهمال درباره آن را اجازه نمی‌دهد و قدر متیقن و حداقل وظیفه فقهای شایسته است که آنرا عهده‌دار شوند. منتها طبق این برداشت تصدی در این امور یک وظیفه شرعی مانند دیگر واجبات کفایی است، ولی طبق برداشت دیگر فقها، این یک منصب است که از جانب شارع به آنان واگذار شده... همگی به این نتیجه رسیده‌اند که در عصر غیبت، حق تصدی در امور حسبه از جمله رسیدگی و سرپرستی و ضمانت اجرایی احکام انتظامی و آنچه در رابطه با مصالح عامه امت است به فقیهان جامع شرایط واگذار شده است؛ خواه به حکم «وظیفه و تکلیف» باشد یا «منصب شرعی» که با نام ولایت عامه یاد می‌شود و در هر دو صورت، حق تصدی این‌گونه امور با فقهای شایسته است» (معرفت، ۱۳۷۸، ۱۱۷۶). بنابراین «نظریه حسبه» که یکی از راه‌های اثبات ولایت است، مستند طرفداران نظریه انتصاب نیز قرار گرفته است. بر این اساس، نظریه حسبه در طول نظریه انتصاب قرار می‌گیرد نه مقابل آن. و نکته شایان ذکر آنکه مبنای مشروعیت در هر دو نظریه حسبه و انتصاب، الهی است جوان آراسته، (پیشین، ۲۰۳).

۱. یعنی اموری که شارع مقدس راضی به ترک و تعطیل آنها نیست، و متولّی خاص شرعی هم برای آن وجود ندارد.

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۷-۴۹۸؛ حائری، سید کاظم، ولایة الامر فی عصر الغیبة، ص ۹۶

اما پرسش دوم: نقش مردم در حکومت دینی و تأثیر رأی و مشارکت سیاسی آنها چیست؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند نوع مدل حکومت بر اساس مشارکت شهروندان را بیان می‌کند:

۲) نقش مردم در حکومت دینی

بدون تردید هر حکومتی نیازمند حمایت و مقبولیت عمومی است. مراد از مقبولیت، «پذیرش مردمی» است. در واقع اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان داده و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می‌شود آن حکومت دارای «مقبولیت» است. از نهج البلاغه نقش پررنگ و حیاتی مشارکت و مقبولیت مردمی در عرصه سیاست و حکومت به دست می‌آید، تا آنجا که اگر حضور و حمایت مردم نباشد، نه تنها برای رهبر غیر معصوم، بلکه برای امام معصوم نیز فضای ورود به عرصه مدیریت و رهبری جامعه مهیا نخواهد شد. امام در خطبه شششقیه تأکید می‌ورزد:

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ؛ اگر حضور و مشارکت مردم نبود و با حمایت آنها حجت بر من تمام نمی‌شد، افسار حکومت و خلافت را رها می‌کردم!»

این بدان معناست که اگر حمایت و مقبولیت مردم نباشد، حجت بر امام تمام نمی‌شود و به تبع آن، امام علیه السلام سکانداری نظام اسلامی را نخواهد پذیرفت. در فرازی دیگر هم امام نسبت به این اتمام حجت تأکید می‌ورزد، آنجا که پس از کشته شدن عثمان، مردم برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آوردند، امام می‌گوید: (دعونی والتمسوا غیری...؛ بروید و مرا واگذارید و شخص دیگری را برای این مسئولیت انتخاب کنید). در ادامه می‌فرماید: بدانید که اگر من دعوت شما را اجابت کنم، بر اساس آنچه خودم می‌دانم بر شما حکومت خواهم کرد و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نخواهم داد. ولی اگر مرا واگذارید، من نیز همانند یکی از شما

۱. «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةِ ظَالِمٍ، وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنِّي»؛ خطبه ۳

هستم... من وزیر و مشاور شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم^۱.

این سخن امام بدین معناست که اگر قرار باشد من رهبر شوم اما شما از من حمایت و اطاعت نکنید، همان بهتر که حاکمیت نظام را نپذیرم. امام علیه السلام حکومت بدون پشتوانه و حمایت مردمی را نمی‌خواهد و اساساً امام علیه السلام اجرای رأی و اراده حاکم را منوط به پذیرش و اطاعت جمهور می‌داند^۲. از سوی دیگر اگر جامعه‌ای، مانند کوفه سال ۴۰ هجری، رهبری صالح ببیند، اما به جای پشتیبانی، به او پشت کند، مورد غضب خدا قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر مردم از حیث تشریحی موظفند با امام بیعت کرده و از او اطاعت کنند. اما از حیث تکوینی آزادند و اختیار دارند که حتی حاکمیت فرعونیان را بپذیرند، مثل اینکه شرع می‌گوید غیبت حرام است؛ حال برخی حرف خدا را گوش می‌کنند و غیبت نمی‌کنند و برخی به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند. قرآن کریم می‌فرماید: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ انسان ۳)؛ ما انسان را به سوی راه هدایت کردیم، حال یا شکر این نعمت را بجا می‌آورد، و یا کفران می‌کند. البته این خاصیت دنیاست اما در آخرت، شاکر خدا پاداش ببیند و کافر هم، عقاب.

بر همین اساس است که در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان آمده است: «پیامبر خدا(ص) با من پیمانی بسته و فرمود: ای پسر ابی‌طالب! ولایت بر امت من از آن تو است، پس اگر با رضا و رغبت، تو را به ولایت خویش برگزیدند و بر خلافت تو اجتماع و اتفاق نمودند، ولایت آنان را به عهده بگیر و اگر بر خلافت تو اختلاف کردند، آنان را با آنچه در آن هستند، واگذار^۳». این سخنان همگی بیانگر نقش راهبردی مردم در پیدایش و تثبیت حکومت دینی است؛ خواه حکومت معصوم در عصر حضور و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت باشد.

از این رو دانشمندان اسلامی بر این باورند که این مردم هستند که باید زمینه تحقق و استقرار این حاکمیت(در عصر غیبت) را فراهم کنند و تا مردم نخواهند، نظام اسلامی محقق نخواهد شد و فقیه در اصل تأسیس حکومت خود هیچ‌گاه متوسل به زور و جبر نمی‌شود، بلکه نظیر همه پیامبران و امامان، تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند،

۱.. «وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِذْ أَجَبْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَضِغْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَثَبِ الْعَاتِبِ وَ إِذْ تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لِيَتِمُّوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَ زِيْرًا خَيْرًا لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»؛ خطبه ۹۲

۲.. (لا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ؛ کسی که فرمانش نمی‌برند، تدبیری برایش نمی‌ماند)؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۷

۳.. «و قد كان رسول الله(ص) عهد الی عهدا فقال: یا ابن ابی طالب لك ولاء امتی فان ولوك فی عافیة و اجمعوا علیك بالرضا فقم بامرهم و ان اختلفوا علیك فدعهم و ما هم فیه»؛ ابن طاووس، كشف المحجة، ص ۱۸۰

دست به تشکیل حکومت خواهد زد. در این مورد هم نظیر همه احکام و دستورات الهی، مردم می‌توانند به اختیار خودشان یا آن را بپذیرند و اطاعت کنند و یا نافرمانی و سرپیچی نمایند. البته مردم در طول تاریخ ملزم و مکلف بوده‌اند که به حاکمیت الهی و حکومت پیامبران و امامان تن دهند و حق حاکمیت آنان را به رسمیت شناخته و بپذیرند و اگر نپذیرفته‌اند در پیشگاه خداوند مسئول خواهند بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ۷۳).

گفتنی است گاهی منظور از دموکراسی این است که مردم در انتخاب خود آزادند و هیچ‌کس نمی‌تواند شکل خاصی از حکومت یا حاکم خاصی را بر آنان تحمیل کند؛ روشن است که اسلام هیچ مخالفتی با این معنای از دموکراسی ندارد. اما اگر منظور از دموکراسی همان نوع نظام سیاسی‌ای باشد که اندیشمندانی چون روسو در قرن هفدهم و هجدهم میلادی آن را مطرح کردند و هم اکنون بارزترین جلوه و چهره خود را در نظام لیبرال دموکراسی نمایان کرده است، این دموکراسی مورد تأیید نهج‌البلاغه نیست، زیرا نظام لیبرال دموکراسی غرب دارای مبانی و بنیادهایی است که بسیاری از آنها با نظام اسلامی و مردم‌سالاری دینی در تضاد است.^۱

مدل حکومت در عصر غیبت از منظر نهج البلاغه

بر اساس جهان بینی؛ حکومتی الهی که تنها قانون و سند اجرایی بر نامه‌های حاکم، اراده و مشیت خداوند که در دو منبع عقل و نقل تجلی یافته است.

بر اساس مشارکت مردم؛ بر محور مردم سالاری دینی است؛ از سویی تحقق حکومت با حضور مردم و نظارت و مشارکت سیاسی آنهاست و از سوی دیگر آفایی و سالاری مردم در پرتو آموزه‌های دینی رقم خواهد خورد

بر اساس تعداد حاکمان؛ حاکمیت ذاتی از آن خداست و حاکم اسلامی در واقع مجری اسلامی است نه حاکم و اگر نام یک مدل حکومتی، ولایت فقیه می‌شود، این مدل در واقع ولایت فقه است نه فقیه

۱..نک: شریفی، احمدحسین، تفاوت‌های دموکراسی و جمهوری، دفتر مطالعات فرهنگی تمهید

نتایج

- بر اساس معیار جهان بینی، مدل سیاسی در عصر غیبت از نوع حکومت الهی است که در آن حاکمیت ذاتی از آن خداست و مجری حکم خدا هم کسی است که از حیث دیندانی و دینداری بهترین‌ها در جامعه باشد.
- در دوران غیبت مشروعیت و حق حاکمیت از سوی امام زمان (عج) به فقیه جامع الشرایط تفویض شده و او منصوب عام امام است
- در نظام جمهوری اسلامی ایران فرایند و سازوکار انتخاب رهبر در مجلس خبرگان، فرایندی به منظور کشف نایب عام امام معصوم است نه نصب او. زیرا اگر مردم یا خبرگان کسی را انتخاب کردند که اهل مدیریت نفس، حفظ دین و اطاعت از امام بود، او در واقع منصوب امام معصوم است نه مردم یا خبرگان.
- نکته در خور تأمل آنکه در یک مبنا و معنا، نمی‌توان تضاد میان نظریه انتخاب و انتصاب مشاهده نمود. با این تقریر که منتخب خبرگان مکشوف خبرگان است نه منصوب آن. بلکه نصب فقیه منتخب مکشوف، از آن امام است.
- بر این اساس خبرگان حسب ظواهر شریعت و ضوابط عقلایی، ویژگی‌ها و شرایط را بررسی نموده و در اصلحیت یک فقیه به تنجز و حجیت می‌رسند. و این فرد منتخب و مکشوف خبرگان، منصوب معصوم به نصب عام است.
- سند اجرایی برنامه‌های فقیه، دستوره‌های الهی است که در منابع دینی مانند قرآن کریم و سنت و عقل تجلی یافته است.
- حکومت دینی، بر اساس مشارکت مردم و بر محور مردم سالاری است. زیرا از سویی تحقق حکومت با حضور مردم و نظارت و مشارکت سیاسی آنها صورت می‌پذیرد و از سوی دیگر در پرتو آموزه‌های دینی، مردم، آقایی و سالاری خود را از حکومت مطالبه کرده و خواهند توانست عزت، کرامت، عدالت و منزلت مقتضی را باز یابند.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق
- ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، کشف المحجّة، تهران، کتابفروش تهرانی، ۱۳۰۶ق
- ابن میثم بحرانی، علی، شرح نهج البلاغه، بی جا، نشر کتاب، ۱۳۶۲ ش
- آشوری، داریوش، فرهنگ سیاسی، تهران انتشارات مروارید، ۱۳۵۱ش
- امام خمینی، کتاب البیع، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۶ش.
- جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۲ق
- خمینی، سیدروح الله، حکومت اسلامی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۸ش
- خمینی، سیدروح الله، کشف الاسرار، تهران، حجر، بی تا
- رفیعی علی و دیگران، تشکیلات نظام جمهوری اسلامی ایران، قم، مرکز تحقیقات اسلامی، ۱۳۵۷ش
- شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش
- صدوق، محمد، کمال الدین و تمام النعمة، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲ش
- عبادی، کوروش، انگلستان، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳ش
- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- قدردان قراملکی، محمد حسن، حکومت دینی از منظر استاد شهید مطهری، موسسه دانش و اندیشه معاصر - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۹ ه.ش.
- کارلتون کلایمری، توتون جیمز آندرسن، کارل کویمبی کریستول، آشنایی با علم سیاست، ترجمه: بهرام ملکوتی، تهران، سیمرخ، ۱۳۵۶ش

- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق
- متقی هندی، علاء الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق
- مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۸۲ ش
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش
- مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، نشر هماهنگ، ۱۳۸۲ ش
- مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۲ ش
- موسوی، سید عباس، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار الرسول - دار المحجة البيضاء، ۱۴۱۸ ق
- میرزایی، نجفعلی، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، قم، دارالثقلین، ۱۳۷۹ ش
- نظرپور، مهدی، آشنایی با نظام جمهوری اسلامی ایران، تهران، معاونت آموزش نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۲ ش
- نوروزی، محمد جواد، فلسفه سیاست، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸ ش
- هاشمی، محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۷ ش

مقالات

- پوررستمی، حامد، تحلیل راهبردی از امامت در دکتترین امام رضا علیه السلام، مجله انتظار موعود، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۳۳
- معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷، ۱۳۷۸ ش

لاتین

- D. Novak, The Place of Anarchism in the History of Political Thought, The Review of Politics, Vol. 20, No. 3 (Jul., 1958), pp. 307-329, Published by: Cambridge University Press